

دادنامه سهیلا علیه نظام او نیز می رود اما ظلم و ستم ماندنی است؟

مرجان لقانی

گاه یک جمله، یک نامه، یک محاکمه و حتی یک "کلام"، در مقاطعی از روندی که جامعه درحال فروپاشی طی می کند، از چندین و چند کتاب تحلیلی پیرامون آن جامعه و آنچه بر آن می گذرد گویاتر است.

در اوج جنجالی که تحت عنوان مقابله با مفاسد اجتماعی و تقابل با اراذل و اوباش در جامعه برپا کردند و زیر پوشش آن مهار امنیتی دانشگاه ها را بدست گرفتند و شمار دیگری از دانشجویان فعال سیاسی را به اوین برده و برای اعتراف گیری زیر فشار قرار دادند، در تهران یک محاکمه برپا شد. آنچه در این محاکمه از جانب متهم گفته شد، دادنامه ای علیه نظامی بود که پس از ۲۸ سال حاکمیت اسلامی از درون آن این دادنامه بیرون آمده است. اقتصاد اسلامی، دادگاه اسلامی، قوانین اسلامی، اخلاق اسلامی، رافت اسلامی، حجاب اسلامی، دولت های اسلامی، مجلس شورای اسلامی... چرا نباید این فاجعه نیز، فاجعه ای اسلامی نام داشته باشد؟

آنچه که متهم "سهیلا" در دادگاه گفت، حاصل آن خیانت به آرمان و آرزوهای ملتی است که شاهدان زنده به گورش در "خاوران" خوابیده اند. متهم نه "سهیلا"، که حاکمیت خیانت کرده به انقلاب ۵۷ است. آنها که در خاوران خوابیده اند قاضی القضاات این خیانت اند! آنها که شماری زن طرفدار حقوق برابر با مردان را به اوین برده اند، بجای سهیلا باید بر صندلی اتهام بنشینند و تا این نشود فاجعه ادامه خواهد یافت.

آنها که قمه بدستان، چاقو به جیب ها و پنجه بکس در پنجه ها را بنام "لباس شخصی ها" برای قتل های زنجیره ای سازمان دادند و دست های خون آلود آنها را شستند و قوه مجریه را تقدیمشان کردند، اوباش واقعی اند و اراذلی که در محلات سر بلند کرده و رشد کرده اند، شاخه های فرعی آن درخت تنومند در جمهوری اسلامی اند.

در فاصله پایان بازجویی های هولناک رهبری حزب در کمیته مشترک - زندان توحید یا بند سه هزار- و ادامه آن در زندان اوین تا قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ گاه این امکان فراهم آمد که رهبران حزب این جمله و یا آن جمله را برای ثبت در تاریخ زیر گوش این و یا آن زندانی که احتمال نجاتشان وجود داد گفتند. از جمله این گفته تاریخی زنده یاد کیانوری: **"اینجا حکومت اوباش است"** چگونه ممکن است

- متجاوزین به زنان - از جمله علی فلاحیان وزیر اطلاعات و امنیت اسبق که فرمان قتل معشوقه اش "فاطمه قائم مقامی" را صادر کرد در مجلس خبرگان رهبر بنشینند،
- قاتل یک زن خبرنگار و عکاس بین المللی "زهرا کاظمی" بر صندلی قاضی القضاات تکیه کند،

- آیت الهی نظیر "خوشوقت" که یکی از شناخته شده ترین روحانیون صادر کننده فتواهای قتل های زنجیره ایست در شورای رهبری باصطلاح اصولگرایان جای بگیرد تا سرنوشت مجلس هشتم را رقم بزند،

- برای اعتراف گیری در اوین و از بند ۲۰۹ وزارت اطلاعات و امنیت، جوانان را به بند قاتلین و جانیان و همان ها که "سهیلا" از همان ها سخن می گوید فرستاد تا به آنها تجاوز شود،

- به زهرا کاظمی ها و رویا طلوعی ها در تهران و سنج تجاوز شود تا اعتراف کنند،

... و

آنوقت انتظار چنان فاجعه ای را نداشته باشیم که از زبان سهیلا در دادگاه اسلامی می خوانید:

محاکمه سهیلا؛ زنی که فرزند ۵ روزه خود را کشته است برپا شد. گروه حوادث خبرگزاری ایسنا، درباره این دادگاه تکانهنده و دادنامه متهم علیه نظام و جامعه ای که این فاجعه از درون آن بیرون آمده می نویسد:

«دستبند نقره پی برای این زن یعنی زندگی، یعنی آسودگی. در بین سربازان و ماموران احساس آرامش می کند، دیگر سهیلا جوان مجبور نیست به اجبار به خانه کسی برود. دیگر کسی سهیلا جوان را مورد آزار (اجبار به تن فروشی و تجاوز) قرار نمی دهد. دیگر این زن در سرمای زمستان به تب و لرز گرفتار نمی شود. زندان امن ترین جا برای اوست، حتی اگر مهر جنایتکار بر پیشانی اش خورده باشد.

زندان اوین، بند نسوان مامن زنی است که از زندگی تبعید شده است.

برای سهیلا زندگی سیاه است، عشق سیاه است، پدر و مادر سیاه است، خانه سیاه است، فرزند سیاه است، نفس کشیدن سیاه است.

سهیلا حالا یک زن جنایتکار است، او را به جرم قتل فجیع کودک ۵ روزه اش محاکمه می کنند. سر از تن این کودک مظلوم جدا کرده، قلبش را از سینه بیرون کشیده، روده هایش را در آورده و کلاغ ها قلب پسرک را خورده اند. در این سال ها و در این سیاهی ها چه بر سر سهیلا آمده که به جای در آغوش کشیدن کودک کوچکش چاقوی خشم را به سینه او فرو کرد؟ این زن در جلسه محاکمه اش خشم ۱۲ ساله خود را با فریاد به حاضران در دادگاه گفت. گفت که چرا مهر مادری به چاقوی برنده پی تبدیل شد تا سینه کودک ۵ روزه شکافته شود.

سهیلا در مرکز بهزیستی خیابان فرمانیه- روبروی سفارت نروژ- طفل ۵ روزه اش را به قتل رساند. وقتی پلیس به محل رسید که جسد کودکی کنار شیر آب حیاط بهزیستی رها شده بود. سر از تن جدا، سینه شکافته، قلب و ریه و... بیرون کشیده شده بود. سهیلا در همان مرکز نگهداری می شد و در همان جا فرزندش را به دنیا آورده بود. او بعنوان یک زن آسیب دیده در بهزیستی نگهداری می شد. سهیلا قتل فرزندش را بر عهده گرفت و اعلام کرد به تنهایی مرتکب این قتل شده است و حاضر به معرفی پدر کودک نشد.

پس از این شرح واقعه در دادگاه، رئیس دادگاه از سهیلا خواست در جایگاه قرار گیرد و خود را معرفی کند.

من سهیلا «ق» ۲۸ ساله هستم، ۸ فقره سابقه کیفری به جرم ولگردی دارم. پدرم **باران** است و مادر **صخره**، هیچ کس دیگری را هم در این دنیا ندارم و پسر ۵ روزه ام را نیز کشته ام. قتل را قبول دارم، هیچ کس همدست من نبود، خودم این کار را کردم.

- با چه انگیزه پی چنین جنایتی را مرتکب شدی؟

من یک انگیزه نداشتم، هزاران انگیزه در من وجود داشت، که شاید فقط یکی از آنها می تواند دلیل کافی برای قتل باشد.

دلیل من برای این قتل خشونت های بیش از حدی بود که از مردان جوان دیدم. از آنهایی که به معنای واقعی کلمه **اراذل** و **اوباش** هستند. از کجای این **زندگی سیاه** برای تان بگویم. کدام بخش از ۱۲ سال بدبختی و سیاهی ام برایتان تعریف کنم؟

من برای نجات کودکم این کار را کردم. تصورم این بود که ایدز دارم، قطعاً فرزندم هم از من گرفته بود، پس او را کشتم که بدبختی هایی که من دچارش شدم را تحمل نکند.

اگر آنچه بر من گذشته بر هر کس دیگری هم می گذشت بی رحم می شد. در ۱۵ سالگی از خانه فرار کردم و با مردان زیادی رابطه داشتم. آنها از من به طرز وحشیانه بی سوءاستفاده کردند و سپس مثل یک دستمال کثیف مرا به گوشه یی پرت کردند و هر بار از دفعه قبل بی پناه تر و بدبخت تر شدم. باید این عقده ها را چطور خالی می کردم مگر می توانستم مردانی را که چند نفری به من حمله کرده اند بکشم؟ مگر من چقدر زور داشتم و اگر می کشتم مثل نازنین فاتحی (دختری که به اتهام قتل بازداشت شد و با توجه به دفاع مشروع آزاد شد) مرا سه سال در زندان نگه می داشتید. نازنین هم ابتدا در همین شعبه محاکمه شده بود. ضمن اینکه من نمی توانستم حریف آن مردان شوم. چقدر زیر رفتارهای وحشیانه این مردان له شدم. چرا آن زمان کسی نبود که از من دفاع کند. من فکر می کردم به خاطر روابط جنسی متعددی که داشتم دچار ایدز و هپاتیت شده ام و این مساله آزارم می داد.

15 ساله بودم که عاشق شدم و به پیشنهاد پسر مورد علاقه ام از خانه فرار کردم. من ۴ سال با او و همراه خانواده اش در جمهوری **آذربایجان** زندگی کردم، اما یک روز او را در یک تصادف از دست دادم و بعد از مدتی مجبور به ترک آن خانواده شدم و به ایران **برگشتم**. من هیچ کس را در این دنیا نداشتم، جایی برای ماندن هم نداشتم و در خیابان پرسه می زدم که پسر جوانی مرا به خانه اش برد، من فکر می کردم فقط او در خانه است اما درخانه هفت نفری به من حمله کردند. بعد از یک سال تصمیم گرفتم دیگر تن فروشی نکنم، اما آقای قاضی می دانید تحمل سرمای زمستان در دی ماه و در خیابان یعنی چه؟ در آن سرما در خیابان ها پرسه می زدم و تا مغز استخوان می لرزیدم. شما این چیزها را می دانید؟ در آن مدت دچار سخت ترین بیماری ها شدم و باز بی پناه بودم و مجبور شدم به خواسته های کثیف مردان نه به میل باطنی، بلکه به اجبار تن دهم. دیگر از من که درحال حاضر ۲۸ ساله هستم چه باقی مانده، می دانید چقدر به من الکل و مشروب خوراندند تا بتوانم رفتارهای وحشیانه شان را تحمل کنم؟ می دانید چقدر سیگار کشیدم تا در قالب دود عصبانیتم را بیرون بریزم؟ چرا در آن زمان کسی مرا نمی دید؟

از ۲۰ سالگی می خواستم از این کار دست بکشم، اما نشد. البته قبل از اینکه از خانه فرار کنم پدرم که یک سارق و بیمار جنسی بود فوت شد. پدرم سه زن داشت اما با زنان دیگر نیز رابطه داشت و من این صحنه ها را از زمانی که کودک بودم می دیدم. پدرم به آنها پول می داد و می رفتند. او همیشه می گفت نفرین این زن ها و خانواده آنها پشت سر من است. پس بعد از مرگم تو این کار را بکن تا من بخشوده شوم. البته به خاطر حرف پدرم نبود و بعد از یک سال یعنی ۸ سال پیش به بهزیستی مراجعه کردم ولی مرا بعد از مدتی بیرون انداختند. تمام وجودم نفرت بود، هیچ کس به من محبت نکرد، همه از من سوءاستفاده کردند و من هم بچه ام را کشتم، می خواستم بدانم جان انسان از کجای بدنش بیرون می زند، می خواستم شهامت و جسارت قتل را پیدا کنم، تا بتوانم انتقام بگیرم.

با آخرین مردی که بودم از او باردار شدم. با او یکسال و نیم زندگی کردم. ما صیغه محرمیت خوانده بودیم، مهریه هم تعیین کرده بودیم.

اما با مردان متعددی رابطه داشتم. من یک مفسد فی الارض هستم و باید اعدام کنند، خواهش می کنم این کار را هر چه زودتر بکنید.

من فرزندم را دوست داشتم وقتی به دنیا آمد. انگار گنج پیدا کرده بودم. حالا من هم چیزی داشتم که می توانستم به خاطرش امیدوار باشم. اما زمانی که قرار شد او را از من جدا کنند و

به بهزیستی ببرند در درونم کینه به وجود آمد، تنها چیزی که داشتم و بعد از این همه سال به دست آورده بودم داشت از من جدا می شد. پس برای اینکه انتقام بگیرم او بهترین و بی دفاع ترین فرد بود.

صدور حکم

سهیلا در آخرین دفاعیاتش گفت: اتهاماتم را قبول دارم و هیچ دفاعی ندارم. فقط خواهش می کنم یک چاقو به ماموران بدهید تا همان طور که من کودکم را کشتم، مرا بکشند و سر از تنم جدا کنند. این کودک زاده مجموعه ظلم هایی بود که به من شده بود. پدر او ظلم بود، نه کس دیگری. من مثل تمام عمرم هیچ دفاعی ندارم.

دادگاه او را به جرم قتل عمد به قصاص و به خاطر روابط نامشروع به حد شرعی محکوم کرد!

راه توده ۱۴۲ ۳۰,۰۷,۲۰۰۷